

ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء



چریک فدائی خلق، رفیق کبیرامیر پرویز پویان

از مرگ نیز نیرومندتر برخواستی
و با حنجره دوست‌داشتنی‌ات خواندی
آوازهای سرخ و بلندت را
روی فلات خفته در بند:
"بر پا برهنگان، بر پا گرسنگان،
بر پا ستمکشان"
برای خلق میهن‌ت اسلحه به دوش گرفتی
و خشاب اسلحه‌ات
با گلوله‌هائی از آلیاژ کینه و خشم پر بود
گلوله‌هائی از آلیاژ خشم و کینه خلق
زیباترین زیور، برای سینه مزدوران
تو و یارانت با بُره‌های حنجره مسلسل‌ها
فریاد برداشتید
چنان عظیم، چنان عظیم
که خلق خسته تکان خورد
و قصرهای خون و ستم به لرزه درآمد
تو در دل‌های خلق می‌گشتی
و همچنان می‌خواندی
آوازهای سرخ و بلندت را
پر شور
و در مرکز ستم، به قلب دشمن شلیک می‌کردی
با گلولی کینه فریاد برمی‌داشتی
و خاک میهن‌ت در هیجان و امید می‌سوخت
سه هزار رنجر
سه هزار چترباز
لیک آنها تنها جنازه‌ات را یافتند
چرا که تو با آخرین گلوله خود
به شهادت رسیده بودی

با اینهمه پیش از آنکه جرات کنند
به تو نزدیک شوند
جنازات را به گلوله بستند
چقدر می ترسیدند
تو شهید شدی
و با گلولی خونین خواندی
آخرین سطرهای آوازه‌های سرخ و بلندت را
روی فلات بیدار
"مرگ بر مزدوران"
"زنده باد خلق"
تو شهید شدی
با اینهمه هنوز از تو می ترسند
بیهوده نیست
تنها خاطرات
میراث کینه‌ای که به جا نهاده‌ای
برای شعله‌ور کردن آتش‌های جوان کافی ست
تو نمرده‌ای، نه
در یاد خلق نامت پابرجاست
کاش می دیدی که طوفان شکوفه داده است
و یاران ناشناخته‌ات که بسیاریند
- چرا که تو رفیق خوب خلقها بودی -
برخاسته‌اند
و چه پر شکوه!
این شکوفه‌ای سرخ، آرزوی تو بود
کاینک شکفته چنین انبوه
ای ستاره خونین
ای شاخه بزرگ بارور طوفان

خاطره رفیق پویان را گرامی می‌داریم

در شرایط اوج‌گیری جنبش مسلحانه خلق ایران که اکنون به عنوان واقعیتی انکارناپذیر به رشد تصاعدی خود ادامه می‌دهد، خاطره رفیقی را گرامی می‌داریم که با نثار خون پاکش جنبش مسلحانه خلق ما را آبیاری کرد.

رفیق امیرپرویز پویان در سال ۱۳۲۵ در شهر مشهد به دنیا آمد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر گذراند. رفیق از همان دوران نوجوانی با مشاهده عینی فقر توده‌های مردم و تماس مستقیم با آنها، تحت تاثیر فضای سیاسی خانواده‌اش با مسائل سیاسی جامعه آشنایی پیدا می‌کرد و در حد همان شناخت ابتدائی از تضاد خلق با دشمن، به اعمالی نظیر پخش اعلامیه و به راه انداختن اعتصابات که جنبه سیاسی داشت در مدرسه و تشویق اطرافیان به فعالیتهای سیاسی، اقدام می‌نمود و در ضمن با مطالعه و بحث و تحلیل از مسائلی که در اطرافش اتفاق می‌افتاد آگاهی سیاسی خود را رشد می‌داد.

فعالتهای سیاسی مشخص رفیق پویان از سالی که وارد دانشگاه شد، شکل گرفت. در این سالها بود که به اتفاق رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی گروهی را تشکیل داد.

فعالتهای رفیق در گروه که اغلب نیز مخفیانه صورت می‌گرفت، ترجمه متون مارکسیستی و نوشتن مقالاتی در زمینه شناخت جامعه ایران بوده است. در این دوره، رفیق پویان و سایر رفقا، معتقد به تشکیل حزب پرولتاریا برطبق فرمولهای تئوریک مبتنی بر تجربه‌های انقلابی پیشین بودند، بدون اینکه شرایط عینی ویژه جامعه ایران را به درستی تحلیل کرده باشند. ولی خیلی زود رفقا با برخوردی صادقانه و با تحلیل عینی از شرایط جامعه ایران دریافته‌اند که اوضاع خاص ایران در رابطه با گسترش سلطه امپریالیستی، پروسه نوینی را برای تشکیل حزب طلب می‌کند. به این ترتیب رفقا معتقد شدند که تنها با اتخاذ خط مشی مبارزه مسلحانه و با تشکیل هسته‌های سیاسی - نظامی است که می‌توانند عناصر نطفه‌ای حزب پرولتاریا را عملاً تشکیل دهند.

در این زمان بود که رفیق به نوشتن اثر معروفش "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا"، پرداخت و در سازماندهی "چریکهای فدائی خلق" نقشی اساسی ایفا نمود و از سال ۴۹ به صورت یک انقلابی حرفه‌ای در صف مقدم پیشاهنگان فدائی خلق قرار گرفت تا رسالت تاریخی خود را به انجام رساند و با نثار خون خود پرچم انقلاب را برافراشته‌تر سازد.

رفیق امیرپرویز پویان این مبارز سرسخت و دلیر که برخورد صادقانه و فعالش با مسائل جنبش، تعهد انقلابی رفقا را فزونی می‌بخشید، علیرغم حیات کوتاهش در گروه فعالیتی چشمگیر داشت، در تدارک، طرح و شرکت در عملیات نظامی، جمع‌بندی سیاسی این عملیات و سازماندهی تیمهای سیاسی-نظامی نقشی فعال ایفا می‌کرد. بالاخره هنگامی که در سوم خرداد سال ۵۰ همراه با رفیق رحمت‌الله پیروندیری توسط چند صد مزدور مسلح دشمن محاصره شدند، با شهادت انقلابی و قلبی آکنده از خشم و کینه‌ای آتشین، به چنان نبرد قهرمانانه‌ای برخاستند که مزدوران دشمن را از وحشت به لرزه درآوردند. دشمن آنچنان نیروئی برای مقابله با این دو چریک رزمنده، دو انقلابی راستین خلق، به محل آورده بود که دقیقاً ضعف او را در مقابل قدرت و نیروی چریک به اثبات می‌رساند و خلقی که شاهد این درگیری نابرابر بود، قدرت و شهادت چریک و هراس مرگبار دشمن را از این قدرت هر چه عینی‌تر در چند قدمی خود لمس می‌کرد. می‌دید که مزدوران دشمن با تمام نیروئی که گرد آورده بودند، در حالی که از وحشت و ترس به خود می‌لرزند و جرات نزدیک شدن به خانه را ندارند، چگونه مذبحخانه تلاش می‌کنند چریکها را به تسلیم شدن وادارند و زنده دستگیرشان سازند. ولی چه خیال باطلی ... یک ساعت ... دو ساعت ... سه ساعت ... ساعتها می‌گذرد. رفقا همچنان سرسختانه به

نبرد ادامه می‌دهند. نگاههای حیرت‌زده خلق به این نبرد نابرابر، به این دلیری و از جان‌گذشتگی دوخته شده، قلبهایشان می‌تپد و از خود می‌پرسند "اینان کیستند که اینچنین سرسختند؟" و "سرانجام این نبرد چه خواهد شد؟" ... و می‌بیند که چگونه این رزمندگان راه رهائی خلق، تا آخرین قطره خون خود به نبرد با دشمن تا دندان مسلح ادامه می‌دهند و هرگز تسلیم نمی‌شوند.

بدینسان بود که این دو رفیق دلاور و رزمنده در طی نبرد حماسه‌آفرین خود، پس از اینکه آنچه را که نمی‌بایست به دست دشمن بیفتد از بین بردند، سرانجام برای آنکه خود نیز به دست دشمن اسیر نشوند، با شعارهای "پیروز باد انقلاب" و "زنده باد کمونیسم" به زندگی خود پایان دادند و بدین گونه حماسه پرشکوه هستی خود را در دلها جاودانه ساختند. ما که آنها را می‌شناسیم می‌توانیم بگوئیم که آن لحظات، لحظاتی که پیام مرگ برای دشمن داشت، برای رفقا چقدر شادی‌بخش بود و چه اندیشه‌ها از ذهنشان می‌گذشت ... به راستی برای کسی که دارای وجودی سراپا عشق به خلق و قلبی مملو از کینه عمیق به دشمن است، چه لذتی بالاتر از اینکه با عمل انقلابی خود ضربه‌ای بر پیکر دشمن وارد آورد. در آن لحظات آنان بی‌تردید با چشمان دورنگر خود آینده پرشکوه را می‌دیدند که خلقها از بندهای اسارت آزاد گشته و هر گونه ستم و بهره‌کشی طبقاتی، هر گونه استثمار انسان از انسان نابود گردیده است. برای یک مبارز صادق چه دورنمایی شکوهمندتر و برانگیزنده‌تر از این می‌تواند باشد؟

چنین بود که رفیق پویان اعتقاد داشت که اگر صد جان هم داشته باشیم سزاست که صد بار جان فدا کنیم، چرا که توده‌های زحمتکش هر روز صد بار جان می‌دهند.

جاودانه باد خاطره رزمندگان راستین نبرد رهائیبخش خلق

رفیق امیرپرویز پویان

رفیق رحمت‌الله پیروندیری

چریکهای فدائی خلق

پیشگفتار

دو سال و نیم از آغاز مبارزه مسلحانه می‌گذرد. با وجود اینکه دشمن در این مدت تمام تجهیزات و امکانات خود را برای سرکوبی جنبش به کار گرفته و با اینکه بسیاری از رفقای رزمنده جان خود را در این پیکار از دست داده‌اند و بسیاری دیگر در اسارت و شکنجه‌گاههای دشمن به سر می‌برند، با این همه نه تنها مبارزه مسلحانه به خاموشی نگرائیده، بلکه با جذب تجارب عملی و کاربرد آنها روز به روز شکوفاتر و گسترده‌تر می‌شود. عناصر صدیق و انقلابی در سطحی گسترده به مبارزه مسلحانه می‌پیوندند و این گسترش مداوم پیکار مسلحانه در زیر وحشیانه‌ترین و خشن‌ترین سلطه پلیسی و همچنین نتایج بسیاری که این پیکار در مدت دو سال و نیم به بار آورده، نشانه‌های بارزی از صحت اعتقادات تئوریک و خط مشی ما می‌باشد.

مبارزه مسلحانه در ایران در شرایط بسیار دشواری آغاز گردید، شرایطی که خلق امیدی به مبارزه سیاسی نداشت و آنرا بی‌ثمر می‌پنداشت، چرا که از یک سو در نتیجه ایجاد اختناق شدید و همه‌جانبه توسط رژیم وابسته به امپریالیسم، سلطه دشمن را زوال‌ناپذیر و دائمی تصور می‌نمود.

و از سوی دیگر چون در گذشته فرصت‌طلبانی که ادعا می‌کردند پیشاهنگ مبارزه توده‌اند در عمل با دريوزگی سیاسی و خودفروشی‌های ننگین و درپیش‌گرفتن خط مشی‌های فرصت‌طلبانه، بارها مبارزات خونین خلق را به بن‌بست کشانیده بودند، اعتماد توده به پیشاهنگان راستین و صدیقش نیز دچار تزلزل گشته بود. در اینجا تجربه نوینی برای بازگرداندن اعتماد به پیشاهنگ در توده‌ها الزامی بود.

با آغاز مبارزه مسلحانه و ادامه آن، از یک سو شکست‌ناپذیری سلطه دشمن در ذهن خلق خدشه‌دار گردیده و از سوی دیگر، قاطعیت، دلاوری و جانبازی‌های پیشگامان رزمنده، اعتماد به پیشاهنگ را به آنان بازگردانید. چنین بود که خلق از خود جوشید و عناصر ابتدایی شورش و طغیان را از درون خود بیرون داد. ما در دو سال و نیم اخیر شاهد نمونه‌های بسیاری از جوشش انقلابی خلق تحت تاثیر مبارزه مسلحانه بوده‌ایم که اینک به بیان پاره‌ای از این نمونه‌ها و نیز اثراتی که پیکار مسلحانه در این مدت کوتاه در زمینه‌های مختلف به جا نهاده می‌پردازیم:

۱- اثر مبارزه مسلحانه در تشدید تضادهای خلق با رژیم :

افزایش سرسام‌آور بودجه نظامی که صرفاً به خاطر ترس دشمن از اوج‌گیری مبارزه مسلحانه در ایران و نیز جنبش‌های آزادیبخش منطقه، و هراس از پیوستن این نیروها در آینده، صورت گرفته، او را با بحران اقتصادی و اجتماعی مواجه کرده است. علاوه بر آن دشمن در رابطه با جلوگیری از گسترش مبارزه مسلحانه در ایران به صرف هزینه‌های کلان دیگر نیز ناگزیر گردیده است که در اینجا فهرست‌وار به آنها اشاره می‌کنیم:

الف - افزایش بودجه شهربانی، ساواک، ژاندارمری

ب - تصویب بودجه‌های تحقیقاتی ضدانقلابی برای جلوگیری از رشد جنبش

ج - افزایش بی‌سابقه فعالیت‌های تبلیغاتی و صرف بودجه بسیار برای آنها

د - اجرای طرح‌های امنیتی برای حفظ رژیم در سطح تمام وزارتخانه‌ها

بحران اقتصادی ناشی از اقدامات رژیم برای حفظ موجودیت پوشالی خود سبب اوج‌گیری جنبش‌های خود به خودی کارگران در سطح وسیعی گشته است. ما در یک سال گذشته با نمونه‌های بسیاری از اعتصابات خشونت‌بار کارگران روبرو بوده‌ایم که از آن جمله‌اند: اعتصاب‌های یک‌پارچه کارگران شرکت واحد، کارگران کارخانه چیت ری، دخانیات، گروه صنعتی بهشهر در تهران (با ۶۰۰۰ کارگر)، کارگران کارخانه ارج، کارخانه بی‌ام‌ولو و اعتصاب یک ماه و نیمه ۴۰۰۰ کارگر کارخانجات کفش ملی در تهران و شهرستان‌های رشت و بندر پهلوی. اعتصاب اخیر که ابتدا با شعارهای مصلحتی شروع شد، در اثر پی‌گیری کارگران به زد و خورد با مزدوران رژیم و محاصره کارخانه از طرف ماموران مسلح منجر شد. دستگیری و شکنجه کینه‌انگیز عده بسیاری از کارگران نه تنها از خشونت آنها نکاست بلکه آنها را خشمگین‌تر نیز ساخت و سرانجام در نتیجه سرسختی و پایداری کارگران، دشمن مجبور به عقب‌نشینی و تسلیم در برابر خواسته‌های کارگران گردید. دشمن به خوبی آگاه است که گسترش اینگونه اعتصابات تحت فشار شدید اقتصادی موجود ناگزیر می‌باشد و از آنرو که قادر به جلوگیری از گسترش آن نیست، به وحشت و هراس افتاده است و هر گونه تلاشی در این زمینه نیز به ناگزیر به زیان خودش تمام می‌شود.

گسترش اعتصابات اقتصادی یک سال اخیر که نتیجه گریزناپذیر شرایط نوین است، در راه تشکل هر چه بیشتر طبقه کارگر، گام موثری به شمار می‌رود که در رابطه با اعمال قدرت انقلابی پیشاهنگان پرولتاریا، زمینه را برای وحدت کارگران با پیشاهنگان طبقه خویش به خاطر شرکت فعالانه در مبارزه سیاسی - نظامی موجود، فراهم می‌سازد.

در دو سال و نیم اخیر ما همچنین شاهد تاثیرگذاری مستقیم مبارزه مسلحانه بر قشرهای مختلف خلق بوده‌ایم، خدشه‌دار شدن قدرت مطلق رژیم در ذهن توده‌ها، در عکس‌العمل‌های خشونت‌آمیز پراکنده و گاه متشکل آنان در مقابل زورگویی‌های مزدوران دشمن مشاهده می‌گردد. اینگونه مقاومتها هر چند نطفه‌ای و ابتدائی‌اند ولی نشانه‌های بارزی از رشد و شکوفائی را در درون خود دارند.

۲- اثر مبارزه بر عناصر و قشرهای آگاه خلق :

در هم‌شکسته شدن قدرت یک‌جانبه دشمن توسط تعرض چریکی، بر عناصر آگاه و پیشرو خلق اثر مستقیم و چشمگیری داشته است. عملیات دلاورانه رزمندگان پیشرو، خون تازه‌ای در رگها دوانیده، امیدهای دیرینه را شکوفان کرد و اعتماد به نفس را برای نبرد با دشمن، به مبارزین بازگردانید و چنین بود که عناصر و محافل و گروه‌های بسیاری از درون خلق جوشیدند و با اعتماد و از خودگذشتگی، در این راه قدم گذاردند.

اعتصابات پر شور و یک‌پارچه پیاپی دانشجویان سراسر کشور، از جمله اعتصابات خونین تهران، تبریز، اهواز و اصفهان در زمستان ۵۱ که در همه حال دانشجویان بر خلاف گذشته حالت تهاجمی داشتند و شعارهایشان نه صنفی، بلکه سیاسی بود. اقدامات و ابتکارات دانش‌آموزان سراسر کشور از جمله لاهیجان، سراب، دزفول، ساری، کرمانشاه، قصر شیرین و ... که در زمینه ساختن مواد منفجره ساده و اقدام به انفجار مجسمه‌های شاه و نیز چاپ و پخش اعلامیه‌های سیاسی که با ماشینهای مصادره‌شده از مدارس و ادارات

توسط خود دانش آموزان صورت گرفته است، آشکارا نمایانگر تاثیرات مستقیمی است که عملیات مسلحانه رزمندگان انقلابی بر عناصر آگاه خلق به جا نهاده است. در کلیه این موارد تمام تلاشهای دشمن برای مقابله با مبارزین نه تنها بی‌ثمر بوده، بلکه به زیان خودش نیز تمام شده است. چرا که با اعمال قهر ضدانقلابی هر چه بیشتر به تضادهای قشرهای آگاه خلق با خود دامن زده است. تجارب دو سال و نیم اخیر به خوبی بیانگر این حقیقت است که چگونه علیرغم تمام خشونت‌های وحشیانه دشمن در زمینه دستگیری، شکنجه، اعدام و غیره، حمایت فعال عناصر آگاه خلق همچنان گسترش می‌یابد و روزی نیست که خبر پیوستن این عناصر به مبارزه مسلحانه در فضای شهرهای میهن ما طنین افکن نشود و دشمن با هیچ نیروئی قادر به جلوگیری از آن نیست و هر اقدام خشونت‌بار او تعداد بیشتری از این عناصر را به جنبش می‌کشانند.

۳- اثر مبارزه مسلحانه بر کادرهای دشمن :

نمونه‌های درخشان مقاومت دلیرانه مبارزین، ضربه هشیارکننده‌ای بوده است بر مامورین رژیم بخصوص کادرهای جوان که ناآگاهانه نیروی خود را در خدمت ضدانقلاب گذاشته بودند. مامورینی که شاهد مقاومت سرسختانه رزمندگان راستین خلق، چه در بیرون و چه در زیر شکنجه بوده‌اند، خود بارها به حقارت دشمن در برابر قاطعیت شگفت‌انگیز و ایمان والای رزمندگان اعتراف کرده‌اند. این اعترافها که از حمایت معنوی آنها سرچشمه می‌گیرد، دیر یا زود به حمایت فعال آنها نیز می‌رسد، چنانکه ما نمونه‌هایی از آن را در پیش رو داریم که برای رژیم ضربتی کوبنده از درون به حساب می‌آید. عمل قهرمانانه ستوان احمدی، افسر زندان دوازده ساری، که با آزادی زندانیان سیاسی و مصادره سلاحهای دشمن به سود جنبش انقلابی همراه بوده، یکی از این نمونه‌هاست. عکس‌العمل دشمن در برابر اینگونه اقدامات به هر شیوه‌ای که بروز کند، ناگزیر آگاهی کادرهای ارتش و پلیس را بالا برده و با شدت بخشیدن به تضادهای درونی موجود در این بخش از تکیه‌گاه حیاتی دشمن، وفاداری و اطاعت کورکورانه آنان را خدشه‌دار می‌سازد.

افزایش اعدامهای بی‌سروصدا در درون نیروهای محافظ رژیم، خود نمونه‌ای از ترس مرگبار رژیم و جلوه‌ای از تشدید تضاد موجود است. از جمله واقعه اعدام ۱۸ تن از افسران شورشی شیراز و موجی از استعفای کادرهای نیروهای انتظامی و بسیاری نمونه‌های دیگر که در دو سال و نیم اخیر مشاهده شده، به خوبی روشنگر این واقعیت است.

۴- اثر مبارزه مسلحانه در افزایش ماهیت فرصت‌طلبان :

آغاز مبارزه مسلحانه و عملیات دلیرانه پیشاهنگان راستین خلق، ماهیت اپورتونیست‌هایی را افشا نمود که بی‌عملی حسابگرانه خود را با آویختن به الگوهای ساخته‌شده از تئوریهای کلاسیک توجیه می‌کردند و با گنده‌گویی و پرمده‌عایی، عناصر ساده‌دل و پیشرو را مدت‌ها سر دوانیده و سرانجام دست‌بسته تحویل دشمن می‌دادند. اکنون دیگر موضع‌گروهها و افراد، نه با ادعا بلکه با عمل روشن می‌گردد و فرصت‌طلبان دیگر مانند گذشته نمی‌توانند عناصر صادق را به سوی خود جلب کنند. از سوی دیگر چون مبارزه مسلحانه بنا به سرشت متعرض خود تنها عناصری را در درون خود می‌پذیرد که اندیشه خود را از کوچکترین حسابگریها و "خود" خواهی‌ها زدوده باشند، به ناگزیر در این سنگر هم برای اپورتونیسم هیچ جایی باقی نمی‌ماند.

فرصت طلبانی که بدینسان مشت خود را باز شده می بینند و خود را در معرض نگاههای ملامتگر می یابند، با خیرخواهی عوام فریبانه خود شهادتهای ارزنده ترین رزمندگان صدیق خلق را با مسئله "بقا" و ادامه جنبش مغایر وانمود کرده و به این ترتیب می کوشند بی عملی خود را توجیه کنند. آنها به خاطر سرشت خرده بورژوائی خود که تعیین کننده موضع گیری آنهاست، نمی توانند درک استراتژیک ما را از مسئله "بقا" دریابند. آنها تنگ نظراتی هستند که آگاهی و درک صحیحی از جریانات تاریخ ندارند، چرا که ثمره این شیوه از مبارزه را در ایران، در محدوده کوتاهی از زمان می جویند که در نهایت از طول زندگی خودشان تجاوز نمی کند.

آنها که از سنگر اپورتونیزم به حملات خود به مبارزه مسلحانه پیشاهنگان خلق ادامه می دهند، نمی دانند که درک ما از "بقا" از دیدگاه انجام تاریخی و جنبه استراتژیک آن است. برداشت ما از بقا افراد و گروههای انقلابی از نظر تجربه ای است که برای مراحل بعدی جنبش می گذارند، نه صرفاً باقی ماندن خود این افراد و گروهها. در حالیکه نقش فعال و ضروری خود را بازی نکردن و در نتیجه بر جامعه و جنبش بی تاثیر ماندن، و در قبال این موضع منفعل به بقا صوری خود ادامه دادن از دیدگاه تاریخی "بقا" نیست، بلکه در نهایت نابودی است. ولی تعرض کردن و تجربه از خود باقی گذاشتن و آنگاه از بین رفتن در صورتی که ژرف و تاریخی قضایا را بررسی کنیم وجود است، باقی ماندن است.

این است برخورد استراتژیک ما با مسئله "بقا". بدینسان برای ما این مسئله که اینک تقریباً بیشتر رفقای که مبارزه مسلحانه را در ایران آغاز کردند، به شهادت رسیده اند، هیچ جای دریغی ندارد و فرصت طلبان بیهوده می کوشند آن را دلیل شکست و نابودی ما به حساب آورند. از نظر ما از بین رفتن این یا آن واحد رزمنده به هیچوجه نابودی محسوب نمی شود. این برداشتی سطحی از قضایاست، این درست همان ادعایی است که دشمن بارها به آن اشاره کرده است، مبنی بر اینکه "رزمندگان انقلابی را ریشه کن کرده است"، در حالیکه امپریالیسم و عمالش نیز به خوبی اهمیت مبارزه مسلحانه ایران و شکست ناپذیر بودن آن را علیرغم تمام ادعاهای دروغین خود درک کرده اند و همچنین به خوبی اهمیت پیوستگی استراتژیکی پیشاهنگان مبارز را در آمریکای لاتین، آفریقا، آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه می دانند. آیا تصادفی است که اتحادهای دیرینه ارتجاعی افشاشده بین رژیم و اربابان امپریالیستش دوباره تجدید می گردد؟ چرا درباره "سنتو" (۱) اینهمه هیاهو بر پا می شود؟

این مسئله به خوبی نشاندهنده آن است که وجود مبارزه مسلحانه در ایران به عنوان مبارزه ای راستین در نقطه پر اهمیتی از میهن گسترده توده های استثمار شده در سراسر کره زمین، برای اربابان رژیم بسیار مهم و قابل توجه است.

بدینسان امپریالیسم و سرسپردگان آنها به خوبی این نکته را درک و لمس می کنند که مبارزات رهائیبخش خلقها در تمام نقاط استثمار شده، چونان حلقه هایی از یک زنجیرند که در نهایت بر دست و پا و گردن امپریالیسم و وابستگانش خواهد پیچید. و از واهمه چنین مرگ پیش بینی شده ای است که دوباره به سوی پیمانهای افشاشده ضدانقلابی بازمی گردند و این خود نشانه روشنی است از اینکه امپریالیسم چگونه به مبارزه مسلحانه در ایران چونان حلقه مهمی از این زنجیر می نگرد. و علاوه بر تمام اقدامات پشت پرده خود ناچار

می‌شود برای مقابله با مبارزین راستین خلق ایران، آشکارا به چاره‌جویی پردازد. واقعیت این است که مبارزه‌ای که در ایران آغاز گردیده با یک قیام کوتاه‌مدت به هیچوجه قابل‌مقایسه نیست. برای ما پیروزی در نقطه‌ای بسیار دور در فراسوی راهی دشوار قرار دارد. ما با آگاهی به این دشواریها قدم به این راه نهاده‌ایم.

ما به خوبی آگاهیم که برای گسترش مبارزه مسلحانه در میان توده‌ها و شرکت مستقیم آنان در این پیکار رهائیبخش، هنوز راه درازی در پیش داریم. ما در این گذرگاه سرخ و پرشکوه شهدای بسیاری خواهیم داد که همواره جای آنان را رزمندگان راستین دیگری خواهند گرفت.

جنبش از فراز و نشیب های بسیار خواهد گذشت و باز چون سیلی خروشان پیش خواهد رفت و در این رهگذر است که توده به مبارزه روی می‌آورد و با شرکت فعالانه خود در پیکار مسلحانه شرایط ایجاد حزب سراسری طبقه کارگر را فراهم می‌سازد و بدینگونه است که حزب طبقه کارگر نه در "حرف" بلکه در "عمل" تشکیل خواهد شد. حزبی که از درون پیکارهای طولانی برخاسته و از این‌روی نیرومند، اصیل و واقعاً انقلابی است. حزبی که تمام خلقهای ایران را بر علیه تمام دشمنان طبقاتیش متشکل خواهد ساخت. حزبی که با روحیه انترناسیونالیستی اصیل خود همراه با دیگر جنبشهای آزادیبخش منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک خواهد جنگید و سرانجام نقش خود را در راه نابودی نهائی امپریالیسم و تحقق جامعه بی‌طبقه در جهان ایفا خواهد کرد.

"با ایمان به پیروزی"

(۱) - در اینجا پیمان سنتو با توجه به نقش تازه‌ای که به آن داده شده، یعنی مبارزه با جنبشهای مسلحانه خلقهای ترکیه، پاکستان، ایران و منطقه خلیج مورد بررسی قرار گرفته است.

مقدمه بر چاپ اول

دوشنبه - بیستم خردادماه ۱۳۵۰

در این روز بار دیگر حکومت فاشیستی، حکومت ترور و خفقان، دستهای کثیفش را به خون رزمندگان راه آزادی آلوده است. مبارزینی که تمامی قابلیت و توانائیهای خلاقانه و درخشان خویش، تمامی شهادت قهرمانانه و احساسات پاک بزرگ خود را در راه تحقق بخشیدن به آرمانهای خلق خویش، وظیفه تاریخی بزرگی که در مقابلشان قرار داشته، به کار گرفتند.

رفیق شهید امیرپرویز پویان از جمله این رفقا بوده است. او پیکارجوئی پیگیر بود. شور و شوقش برای مبارزه حدی نمی شناخت، همچنانکه ایمانش به پیروزی خدشه ناپذیر بود. به خلش عشق می ورزید و تنفرد بی امان به دشمنان خلق داشت. سخت ترین شرایط او را باز نمی داشت از اینکه مقتضیات گروه و به معنایی وسیع تر مقتضیات انقلاب را به یاد دارد. بحرانی ترین اوضاع او را بیش از پیش مصمم و امیدوار می ساخت. او و رفیقی دیگر در شرایط یک محاصره کامل، ساعتها جنگیدند، آنچه را نمی بایست به دست دشمن می افتاد، از بین بردند و سرانجام برای آنکه خود نیز اسیر دشمن نشوند، به زندگیشان خاتمه دادند.

ما که او را می شناسیم، یقین داریم که با شعار "پیروز باد انقلاب"، "زنده باد کمونیسیم" جان سپرد و در همان لحظات واضح تر از همیشه، آینده ای را می دید که در تحققش هرگونه تردیدی را ناروا می دانست. ما یادش را ارج می نهیم، همچنانکه خاطره تمام رفقای شهید دیگر را گرامی می داریم. مصمم تر از همیشه، با یقینی بیشتر به پیروزی، به نبردی که برخاسته ایم ادامه می دهیم. ما همچنین از همه گروههای دیگر می طلبیم که تردیدها را به دور افکنند و به نبرد مسلحانه علیه دیکتاتوری نظامی ننگین برخیزند.

از این رفیق مقالات و ترجمه های زیادی بر جای مانده است، که به موقع به ارائه همه آنها مبادرت خواهیم کرد. اکنون مقاله ای از این رفیق را ارائه می کنیم که در بهار ۴۹ نوشته شده است.

این مقاله رفیق، علاوه بر اینکه بطور دقیق و همه جانبه به رد تئوریک مشی اپورتونیستی که معتقد است برای اجتناب از نابودی باید در محدوده ای که دیکتاتوری نظامی را به مقابله برنیانگیزد، عمل نمود _ و رفیق خود آنرا تئوری بقا می نامید - می پردازد، [از] اولین مقاله های گروه است که مطالبی را به منظور اثبات درستی "عمل مسلحانه" در تئوری ارائه می کند. دیدگاه ما نسبت به "عمل مسلحانه" از طریق برخورد نظراتمان و بیشتر از آن در خلال عمل ارتقاء یافت. از همین رو بود که این رفیق اعتقاد داشت باید به گسترش این مقاله مبادرت نمود و حتی در بعضی زمینه ها تغییراتی داده شود. دیدگاه نوین ما نسبت به "عمل مسلحانه" در مقاله دیگری به نام "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" انعکاس یافته و ما تنها مواردی را که نیاز به تغییر و توضیح دارند، ذکر می کنیم:

۱- اینکه عدم وجود محافل پیشروی کارگری که در رابطه با پرولتاریای متشکل شده در خلال مبارزات خود به خودی باشد، ارتباط با پرولتاریا را به مقیاس توده ای ناممکن ساخته، هرگز به این معنی نیست که نمی توانیم

بطور منفرد با کارگران پیشرو در تماس باشیم. ما خود در جنبش نمونه‌های زیادی از کارگران پیشرو و پیکارجو داشته‌ایم.

۲- مراد از تاثیر "اعمال قدرت انقلابی از طرف پیشاهنگان" همانا تاثیر استراتژیک و کلی آن است و به هیچوجه آنرا بر موارد تاکتیکی شمول نمی‌دهیم، و شکست طرح‌های خاص را با این هدف کلی محتمل می‌دانیم، دچار خوش بینی افراطی نشده، موانعی را بر سر راهمان پیش‌بینی می‌کنیم. باید تصریح نمائیم که "تعرض" و "تبلیغ" و "اعمال قدرت انقلابی" تنها مشی درستی است که در حال حاضر می‌توان در پیش گرفت. ولی در عین حال ممکن است طریق ویژه‌ای که فلان گروه معین، در فلان زمان معین با توجه به این خط مشی کلی در پیش می‌گیرد، با شکست روبرو بشود. ما با تذکر به این امر، موضع ایدئولوژیک خود را در مقابل اپورتونیست‌ها مستحکم می‌کنیم، و از پیش به آنها فرصت نمی‌دهیم تا شکست‌های تاکتیکی ما را دست‌آویزی برای رد استراتژی ما قرار دهند، کاری که اپورتونیست‌ها بارها و بارها در تاریخ کرده‌اند.

چریک‌های فدائی خلق

مقدمه بر چاپ سوم

" ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" در بهار ۴۹ نوشته شد و از اولین مقاله‌هایی است در ایران، که مطالبی را به منظور اثبات درستی "عمل مسلحانه" در تئوری ارائه می‌کند. دیدگاه ما نسبت به "عمل مسلحانه" از طریق برخورد نظراتمان، بیشتر از آن در خلال عمل ارتقاء یافت، از همین رو بود که رفیق پویان اعتقاد داشت باید به گسترش این مقاله مبادرت نمود و حتی در بعضی زمینه‌ها تغییراتی داده شود. دیدگاه نوین ما نسبت به "عمل مسلحانه" در مقاله دیگری به نام "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" نوشته رفیق احمدزاده انعکاس یافته و ما در اینجا تنها مواردی را که نیاز به تغییر و توضیح دارند، ذکر می‌کنیم:

۱- اینکه ارتجاع حاکم می‌کوشد پرولتاریا را از دیدگاه طبقاتیش جدا سازد کاملاً درست است، لیکن اینکه پرولتاریا در بست خود را تسلیم فرهنگ تحمیلی ارتجاع نموده، اغراق‌آمیز و نادرست است.

۲- اینکه عدم وجود محافل پیشروی کارگری که در رابطه با پرولتاریای متشکل شده در خلال مبارزات خود به خودی باشد، ارتباط با پرولتاریا را به مقیاس توده‌ای ناممکن ساخته، هرگز به این معنی نیست که نمی‌توانیم بطور منفرد با کارگران پیشرو در تماس باشیم. ما خود در جنبش نمونه‌های زیادی از کارگران پیشرو و پیکارجو داشته‌ایم.

۳- مراد از تاثیر "اعمال قدرت انقلابی از طرف پیشاهنگان" همانا تاثیر استراتژیک و کلی آن است و به هیچوجه آنرا بر موارد تاکتیکی شمول نمی‌دهیم و شکست طرحهای خاصی را با این هدف کلی محتمل می‌دانیم، دچار خوش بینی افراطی نشده، موانعی را بر سر راهمان پیش‌بینی می‌کنیم. باید تصریح نمائیم که "تعرض" و "تبلیغ" و "اعمال قدرت انقلابی" تنها مشی درستی است که در حال حاضر می‌توان در پیش گرفت، ولی در عین حال ممکن است طریق ویژه‌ای که فلان گروه معین، در فلان زمان معین با توجه به این خط مشی کلی در پیش می‌گیرد، با شکست روبرو بشود. ما با تذکر به این امر، موضع ایدئولوژیک خود را در مقابل اپورتونیستها مستحکم می‌کنیم و از پیش به آنها فرصت نمی‌دهیم تا شکستهای تاکتیکی ما را دست‌آویزی برای رد استراتژی ما قرار دهند، کاری که اپورتونیستها بارها و بارها در تاریخ کرده‌اند.

چریکهای فدائی خلق

مقدمه

خلفهای ایران دارای تاریخی سرشار از مبارزات انقلابی به شکلهای مختلف علیه استعمار و دخالت بیگانه و همچنین علیه رژیم ارتجاعی و دست نشانده و بورژوازی کمپرادور- وابسته می باشند. و این افزون بر مبارزه ای است که علیه ستم ملی و نژادی که یکی از شکلهای سرکوب ملی و طبقاتی توده های خلقی تمام ملیت هائی که تحت ستم رژیم امپراطوری شاه بسر می برند در پیش گرفته است.

در این تاریخ طولانی و سرشار از مبارزات ملی و طبقاتی، خلفهای ایران با ارزش ترین فداکاریها را انجام داده اند، زیرا که ایران با داشتن ثروتهای بی شمار و موقعیت استراتژیکی بسیار مهم، همیشه مورد توجه نیروهای استعماری بوده، همانطور که اکنون نیز بشکل ویژه ای مورد توجه امپریالیسم امریکا قرار گرفته است. این نیروها برای بقای این رژیم ارتجاعی در نگرانی از غارتهای وحشیانه انحصارات امپریالیستی از ثروتهای ایران، و همچنین در بکاربردن آن به عنوان آلت دستی در سرکوب جنبشهای آزادیبخش تمام آسیای میانه و خلیج و دیگر کشورهای عرب، از هیچگونه کمکی به آن دریغ نمی ورزند.

این نقش منطقه ای و جهانی مبارزه خلفهای ایران، به این مبارزه نقشی گسترده تر از چهارچوب میهن می دهد و آن را برای جنبشهای رهائی بخش ملی تمام منطقه بویژه جنبش رهائی بخش ملی عرب بارز و مهم جلوه می دهد، بطوری که همبستگی میان مبارزه رهائی بخش خلفهای ایران و مبارزه رهائی بخش خلق عرب پیوندی فراتر از معنا و مفهوم تاریخی آن می گردد، زیرا که این وظیفه انترناسیونالیستی از وظایف جنبشهای رهائی بخش ملی است، و این از هم اکنون پایه های محکم دموکراسی پیشرو را درآینده آزاد و پیشرو منطقه استوار می سازد. وهمگام با آن و از هم اکنون پیوندی میان خلفهای برادرکه مبارزه رهائی بخشی را علیه دشمن یگانه مشترک، یعنی امپریالیسم امریکا با پایگاههای گوناگون ارتجاعی و صیهونیستی و نژادیش در پیش گرفته اند، برقرار می سازد.

از اینجا دید ما نسبت به مبارزه خلفهای ایران، بویژه پیشاهنگان انقلابی پیشروش، به سطح یک همبستگی استراتژیکی واحد در مبارزه سرنوشت ساز می رسد، و این امری طبیعی است، زیرا که نظیر چنین پیوندی منتهی بگونه ارتجاعی و دست نشانده اش، میان رژیم دست نشانده شاه و نظام صیهونیستی تجاوزگر در سرزمین ما فلسطین و رژیمهای ارتجاعی و دست نشانده عرب برقرار می باشد. ولی همبستگی انقلابی ما پیوند مترقی تری است که میان خلفهای مبارز علیه این اتحاد امپریالیستی و نژادگرایانه ارتجاعی برقرار است. این درمورد همبستگی کلی میان خلق ما و خلفهای ایران، و اما درمورد خاص، ما به "سازمان چریکهای فدائی خلق"، یکی از بارزترین پیشاهنگان انقلابی که مبارزه خلفهای ایران در این مرحله وجود آن را ایجاب کرده، توجه داریم. ما مبارزه قهرمانانه و سرشار از فداکاریهای آن را ستایش می کنیم، همانگونه که نقشی را که در ایجاد همبستگی بیشتر میان مبارزه خلفهای ایران و مبارزه خلق عرب بطور عام و خلق فلسطین بطور خاص بازی می کند، گرامی می داریم.

و اما کتابی که اکنون در دست ماست و نویسنده قهرمان آن رفیق شهید امیرپرویز پویان باخون خود آن را آغشته نمود، بی شک به مساله بسیار مهمی می پردازد که نسبت به تمام جنبشهای رهائی بخش ملی بویژه در مرحله رو در روئی و انتخاب میان مبارزه مسلحانه در مقابله با وحشیانه ترین انواع سرکوب و ستم و خفقان، و میان آنچه که رفیق شهید آنرا "تئوری بقاء" می نامد، در مقابله باهمانگونه شرایط، اهمیت ویژه ای دارد.

این کتاب در رد "تئوری بقاء" از سطح نظری و علمی و عملی مترقیانه اش فراتر می رود و پایه های ابتدائی بوجود آمدن پیشاهنگ فدائی مبارز را برای درهم شکستن و چیره شدن بر سدهای سرکوب دیکتاتوری به عنوان راهگشای موانع رعب و وحشت از پیش پای توده های مردم، و برای بسیج آنها در سازمان انقلابی خلقی، و یاحزب انقلابی، حزب طبقه کارگر، مهیا می سازد.

اگر این کتاب توجه بیشتر خود را به رد "تئوری بقاء" معطوف می سازد و بر ضرورت تاریخی بوجود آمدن پیشاهنگ مبارز در چنین شرایطی تاکید می کند، و از آن پیروز در می آید، مساله ای است که محور اساسی بحث های ایدئولوژیکی را در ایران تشکیل می دهد، و لازم بود که باهمان توجه به مساله گذار و یا تکامل از پیشاهنگ مبارز در رسیدن به حزب انقلابی، می پرداخت.

ولی شکی نیست که شهادت رفیق پویان بود که باعث شد در بحث و گسترش این مساله وقفه حاصل شود. از اینجا مسئولیت رفقای دیگر در الهام از این میراث مهرخورده با خون و تجربه اندوزی و مسلح شدن به آن و سپس اقدام در بپایان رساندن مورد یادشده و ضرورت انجام آن با آگاهی مارکسیست - لنینیستی و برپایه تجربه مبارزاتی آموزنده خلقهای ایران و طبقه کارگرش و پیشاهنگان فدائی مبارزش پیش می آید.

در پایان این مقدمه کوتاه برای کتاب، خشنودم که بنام خود و بنام جبهه خلق برای آزادی فلسطین و بنام خلق مبارز فلسطین تاکید کنم که ایمان ما به پیروزی خلقهای ایران در مبارزه قهرمانانه شان علیه هر نیروی امپریالیستی که پشت این رژیم ایستاده است، ایمانی مطلق است، ایمانی کامل، همانگونه که به پیروزی خلق مان علیه دشمن امپریالیستی و صیهونیستی و ارتجاعی مشترک ایمان داریم. همه ما امروز برای آزادی تمام منطقه و طرح آینده ای دمکراتیک و پیشرو مبارزه می کنیم، برای صلح و برادری واقعی و به عنوان بخشی از جهان آزاد و خالی از هرگونه بهره کشی یا تسلط ... جهانی که عدالت و صلح و سوسیالیسم در آن برقرار باشد.

دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین

دکتر جورج حبش

ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء

این مقاله در بهار نوشته شد، و بعد از آن هیچ فرصت مناسبی برای اصلاح و گسترش آن پیش نیامد. اکنون این مقاله بدون هیچ تغییری منتشر می‌شود تا به کمک رفقا در آینده اصلاح شود و بسط پیدا کند. در هر حال نباید آنرا کامل تلقی کرد. به نظر خودم گسترش آن، امری لازم است.

در این سه ماهی که از نوشتن مقاله می‌گذرد، ما دهها بار مثنی عمل مسلحانه را مورد بررسی قرار داده‌ایم و طبعاً هر بار برخورد نظراتمان چیزهای تازه‌ای به ما آموخته است. بنابراین ضروری به نظر می‌رسد که من این آموخته‌ها را در مقاله‌ام منعکس کنم، و اگر این آموخته‌ها لزوم دست‌کاری در برخی مطالب نوشته‌ام را پیش می‌آورد، آنرا عملی کنم.

* * *

عناصر مبارز، و به ویژه مارکسیستهای مبارز، به هیچوجه در شرایط امنی به سر نمی‌برند. پلیس همه نیروی خود را بسیج کرده و شب و روز در پی کشف شبکه‌های زیرزمینی مبارزه و شناسایی مبارزین است. دشمن در به کار بردن هر تاکتیک مناسب، هر شیوه مطلوب برای سرکوبی عناصر، دمی نیز درنگ نمی‌کند. به دنبال شکست مبارزه ضدامپریالیستی ایران (سال ۳۲) و استقرار مجدد سلطه فاشیستی نمایندگان امپریالیسم، چنان وحشت و اختناق در محیط کشور ما سایه گسترده که پلیس می‌تواند همکاری بسیاری از عناصر ترسو، سودجو و خائن به منافع خلق را به دست آورد. تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هر گونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهیهای کوچک و پراکنده در محاصره تسماسها و مرغان ماهیخوار به سر می‌بریم. وحشت و خفقان، فقدان هر نوع شرایط دمکراتیک، رابطه ما را با مردم خویش بسیار دشوار ساخته است. حتی استفاده از غیرمستقیم‌ترین و در نتیجه کم‌ثمرترین شیوه‌های ارتباط نیز آسان نیست. همه کوشش دشمن برای حفظ همین وضع است. تا با توده خویش بی‌ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است. برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش رابطه‌ای مستقیم و استوار به وجود آوریم.

بینیم دشمن دقیقاً چه شیوه‌هایی را برای جدا نگاه‌داشتن ما از مردم به کار می‌گیرد؟ او همه مراکز کارگری و دهقانی را تحت کنترل خود درآورده است. موسسات نظامی و غیرنظامی، رفت و آمد شهری‌ها را به دهات ایران کنترل می‌کنند. در بسیاری نقاط، دهقانان را به نوعی موظف کرده‌اند که ورود هر شهری را که از جانب موسسات دولتی ماموریت نداشته باشد، اطلاع دهند. در کارخانه‌های کوچک و بزرگ، شعبه‌ای از سازمان امنیت به کار مدام مشغول است. استخدام هر کارگر، هر کارمند پس از تحقیق درباره سوابق و روابطش، صورت می‌گیرد و پس از استخدام نیز ماموران ساواک اگر بتوانند، هر حرکت او را زیر نظر می‌گیرند. به این

ترتیب ورود عناصر مبارز به کارخانه‌ها به اندازه کافی دشوار است، و دشوارتر از آن کار تبلیغی و سازمانی آنها در آنجاست. وحشت و اختناق موجود، حتی استفاده تبلیغاتی از مراکز فرعی تجمع کارگران و خرده‌بورژوازی مثلاً قهوه‌خانه‌ها را نیز بسیار دشوار می‌کند. در شهر، گسترش [روابط] میان کارگران، عملاً به آشنائیهای اتفاقی محدود می‌شود. این آشنائیهای همیشه ثمره سازمانی ندارند. پروسه‌ای که برای تربیت یک کارگر و تبدیل او به یک عنصر انقلابی منضبط طی می‌شود، پیچیده، مشکل و طولانی است. تجربه ما نشان می‌دهد که کارگران، حتی کارگران جوان، با همه نارضائی خویش از وضعی که در آن به سر می‌برند، رغبت چندانی به آموزشهای سیاسی از خود نشان نمی‌دهند. علت‌های این امر را می‌توانیم پیدا کنیم: فقدان هر نوع جریان قابل لمس سیاسی و ناآگاهی آنان موجب شده است تا به پذیرش فرهنگ مسلط جامعه تا حدی تمکین یابند. به ویژه کارگران جوان، حتی ساعات محدود بیکاری و اندوخته‌های حقیر خود را صرف تفریحات مبتذل خرده‌بورژوازی می‌کنند. غالب آنها خصائل لومپن پیدا کرده‌اند. هنگام کار اگر مجال گفتگو داشته باشند، می‌کوشند تا با مکالمات مبتذل ساعات کار را کوتاه سازند. گروه کتابخوان کارگران، مشتری منحط‌ترین و کثیف‌ترین آثار ارتجاعی معاصر هستند. دشمن ما می‌کوشد با جلوگیری از بروز هرگونه حرکت سیاسی در سطح توده‌ای، و با ازدیاد روزافزون تفریحات سهل‌الوصول، کارگران ما را به پذیرش خصلت عمومی خرده‌بورژوازی عادت دهد و به این طریق پاد زهر آگاهی سیاسی را در میان آنان بپراکند. پلیس در یک کارخانه بیش از هر جای دیگر ترس و خفقان به وجود می‌آورد. از هر شیوه‌ای استفاده می‌شود تا کارگران همواره در وحشت و اضطراب به سر برند، به ویژه کارخانه‌های بزرگ در واقع به سربازخانه‌هایی تبدیل شده‌اند که سربازان مولد را به کار می‌کشند. یک انضباط سربازخانه‌ای بر آنها اعمال می‌شود تا حداقل وقت تلف شود و حداقل امکان تماس آنان با یکدیگر وجود داشته باشد. هر گونه تمایل برای اعتصاب، برای نشان دادن مسالمت‌آمیز نارضائی، بیرحمانه‌ترین عکس‌العملها را در پی دارد. توقیف، بازرسیهای ممتد، اخراج و گاه شکنجه. هر یک از اینها می‌تواند تاثیر منفی درازمدت در آینده معیشتی کارگر بر جای بگذارد. ادامه کار یا استخدام او را در سایر موسسات تولیدی به مخاطره می‌اندازد و چه بسا که جای او را تنی از هزاران عضو ارتش ذخیره کار اشغال نماید. کارگری که بدون هیچگونه سابقه نامطلوب نیز برای فروش نیروی کارش با مشکلات متعدد روبرو بوده است، باید واسطه صاحب نفوذی می‌داشته، از دلایلی کار استفاده می‌کرده، یا حتی مستقیماً پول قابل توجهی می‌پرداخته، به دنبال پیدا کردن یک پیشینه اخلاک‌گرا، استخدام خود را تقریباً غیرممکن می‌بیند، و بنابراین، هر چند بنا به دلخواه ترجیح می‌دهد که برای ادامه زندگی، بره‌ای سربه‌راه و عنصری بی‌علاقه به مسائل سیاسی باشد.

در کارخانه‌ها، هر جا که عرصه فروش نیروی کار است، چه دولتی و چه خصوصی، بهره‌کشی به بیش‌رمانه‌ترین شکل خود جریان دارد. کارگران عملاً از هر گونه تامین اجتماعی بی‌بهره‌اند، نیروی کارشان درست همانقدر خریده می‌شود که برای حفظ کمیت مناسبی برای حجم مورد نیاز تولید لازم است. آنها در قرن هجدهم به سر می‌برند، و فقط این امتیاز را دارند که از سلطه پلیس قرن بیستم نیز برخوردارند. اگر ما ستمی را که می‌کشند با کلمات بیان می‌کنیم، آنها این ستم را با پوست و گوشت خود لمس می‌کنند. اگر ما رنج آنها را می‌نویسیم، آنها این رنج را خود بطور مدام تجربه می‌کنند، با اینهمه آنها تحمل می‌کنند، صبورانه می‌پذیرند و با پناه بردن به تفریحات خرده‌بورژوازی سعی می‌کنند بار این رنج را سبک سازند. چرا؟ علت‌های متعدد آنرا می‌توان در یک چیز خلاصه کرد: زیرا نیروی دشمن خود را مطلق و ناتوانی خود را برای رهائی از سلطه

دشمن نیز مطلق می‌پندارند. چگونه می‌توان با ضعف مطلق در برابر نیروئی مطلق در اندیشه رهائی بود؟ دقیقاً همین محاسبه است که بی‌علاقه گی، حتی گاه تمسخرشان را نسبت به مباحث سیاسی، بعنوان عکس‌العملی منفی نسبت به ناتوانیشان سبب می‌گردد.

رابطه با پرولتاریا، که هدفش کشاندن این طبقه به شرکت در مبارزه سیاسی است، جز از راه تغییر این محاسبه، جز از طریق خدشه‌دار کردن این دو مطلق در ذهن آنان، نمی‌تواند برقرار شود. پس ناگزیر تحت شرایط موجود، شرایطی که در آن هیچگونه امکان دمکراتیکی برای تماس، ایجاد آگاهی سیاسی و سازمان دادن طبقه کارگر وجود ندارد، روشنفکر پرولتاریا باید از طریق قدرت انقلابی با توده طبقه خویش تماس بگیرد. قدرت انقلابی بین روشنفکران پرولتری و پرولتاریا رابطه معنوی برقرار می‌کند، و اعمال این قدرت در ادامه خویش به رابطه سازمانی می‌انجامد.

در اینجا باید اندکی درنگ کنیم و توضیح دهیم که این رابطه معنوی چگونه پدید می‌آید و چگونه در پروسه زمان به رابطه سازمانی می‌انجامد.

پیش از این راههای عمده‌ای را که دشمن برای جداماندن ما از پرولتاریا و پرولتاریا از ما برگزیده است، به کوتاهی نشان دادیم. اکنون می‌توانیم آنها را باهم خلاصه کنیم. دیدیم که این علل عمده یکی وحشت و خفقانی است که کارگران و بطور کلی همه اقشار خلق تحت سلطه فاشیستی پلیس احساس می‌کنند، و دیگر تسلیم به فرهنگی است که ضدانقلاب می‌کوشد تا آنها را در ذهن کارگران بیش از پیش تثبیت کند. میان عامل وحشت از پلیس و تسلیم به فرهنگ ضدانقلاب بی‌شک رابطه‌ای برقرار است. پرولتاریا به این فرهنگ تسلیم می‌شود، زیرا از شرایط مادی مقاومت در برابر آن بی‌نصیب است. طرد این فرهنگ تنها زمانی ممکن می‌گردد که پرولتاریا به واژگونی روابط بورژوائی تولید، آغاز کرده باشد. در حقیقت، خودآگاهی طبقاتی پرولتاریا تنها در جریان مبارزه سیاسی است که وسیع‌ترین امکان ظهور و رشد خود را باز می‌یابد. طبقه کارگر تا هنگامی که خود را فاقد هر گونه قدرت بالفعلی برای سرنگونی سلطه دشمن ببیند، طبیعتاً هیچگونه کوششی نیز در راه نفی فرهنگ مسلط نمی‌تواند داشته باشد. او پس از عزم به تغییر زیربناست که عوامل روبنائی را برای پیروزی خود به خدمت می‌گیرد، و به مثابه بشارت‌دهنده نظم نو، مطلقاً متفاوت با نظم کهن، بینش اخلاقی و فرهنگی خاص خود را می‌پذیرد و شکوفان می‌کند.

سلطه مطلق دشمن که بازتاب خود را در ذهن کارگران به صورت ناتوانی مطلق آنان برای تغییر نظم مستقر پیدا می‌کند، تاثیر بی‌واسطه‌اش تسلیم کارگران به فرهنگ دشمن است. پس وحشت و خفقان که تجسم قدرت دشمن است در تمکین پرولتاریا به فرهنگ مسلط نقش علت را ایفا می‌کند. هر چند آنچه در اینجا معلول است، بیدرنگ پس از پیدایش خود به علت نوینی برای احتراز پرولتاریا از مبارزه انقلابی تبدیل می‌شود.

پس برای اینکه پرولتاریا را از فرهنگ مسلط جدا کنیم، سموم خرده‌بورژوائی را از اندیشه و زندگی او بزدا کنیم، و با پایان بخشیدن به از خودبیگانگی او نسبت به بینش‌های طبقاتیش او را برای مبارزه رهائیبخش به سلاح ایدئولوژیک مجهز سازیم، باز لازم است که تصور او را از ناتوانی مطلقش در نابودی دشمن، در هم شکنیم.

قدرت انقلابی در خدمت این امر قرار می‌گیرد. اعمال این قدرت که علاوه بر سرشت تبلیغی خود با تبلیغ مجزای سیاسی در مقیاس وسیع همراه می‌شود، پرولتاریا را به وجود منبعی از نیرو که متعلق به خود اوست، آگاه می‌سازد. نخست درمی‌یابد که دشمن ضربه‌پذیر است و می‌بیند نسیم تندی که وزیدن گرفته است، دیگر جایی برای مطلق بودن سلطه دشمن نمی‌گذارد. اگر این "مطلق" در عمل به مخاطره افتاده، پس در ذهن او نیز نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد. از این پس او به نیروئی می‌اندیشد که رهائیش را آغاز کرده است. بیگانگی از پیشاهنگانش جای خود را به حمایتی که در درون او نسبت به آنها پیدا شده، می‌دهد. اکنون این پیشاهنگان انقلابی تنها از او دورند، ولی دیگر به هیچوجه با او بیگانه نیستند. او با علاقه به آنها فکر می‌کند، ولی نه فقط به این خاطر که می‌بیند جمعی کوچک به خاطر منافع او با دشمنی برخوردار از زرادخانه‌ای بزرگ درافتاده است، بلکه بیشتر به این سبب که آینده خود را با آینده مبارزه این جمع کوچک در ارتباطی مستقیم احساس می‌کند. قدرت انقلابی که توسط پیشاهنگان پرولتری اعمال می‌شود، تنها انعکاس بخشی از نیروی طبقه کارگر است. اما آنچه نسیمی تند است باید به طوفانی ویران‌کننده تبدیل شود، تا واژگونی نظام مستقر را ممکن سازد. پس این انعکاس ناکامل باید جای خود را به انعکاس کامل نیروی او بدهد. به این ترتیب اعمال قدرت انقلابی نقشی دوگانه را بر عهده می‌گیرد: از سوئی خودآگاهی پرولتاریا را به عنوان یک طبقه پیشرو به آنها باز می‌دهد، و از سوئی دیگر آنان را وامی‌دارد تا به خاطر تثبیت آینده خویش، برای تثبیت پیروزی مبارزه‌ای که درگیر شده است، نقش فعال ایفا کنند. این راه با حمایت کارگران از مبارزه انقلابی آغاز می‌شود و در ادامه خود به حمایت فعال آنان می‌انجامد (*).

دیگر کافی نیست که از پیشاهنگان با اشتیاق صحبت شود، و هر کارگر موفقیت آنان را صادقانه در دل آرزو کند، بلکه لازم است تا این "اشتیاق" به "آشنائی" و این "آرزو" به بر عهده گرفتن نقشی مستقیم در مبارزه تبدیل شود. اگر اعمال قدرت انقلابی در روند خود به چنین نقطه عطفی می‌رسد، پس سلاحهای دشمن را نیز زنگ خورده می‌سازد. نه وحشت و خفقان قادر است کارگران را از حرکت به سوی منبع نیروی پیشاهنگانش باز دارد و نه فرهنگ بورژوائی بر ذهن آنان سیطره پیشین خود را دارد، تا همچون روبنائی برای گریز آنان از

(*) - به محض اینکه "قدرت انقلابی" از طریق اعمال خود به یک واقعیت زنده و قابل لمس تبدیل شد، توده، به ویژه کارگران جوان، روشنفکران و دانش‌آموزان ابتکارات جالبی در مبارزه از خود بروز می‌دهند. ما نمی‌توانیم موارد مشخص این ابتکارات را از پیش تعیین کنیم، ولی می‌توانیم با تحلیل روحیه‌ای که در شرایط اعمال قدرت انقلابی در آنها پدید خواهد آمد، زمینه‌های کلی آنها را پیش‌بینی نمائیم. مردم از ساده‌ترین ابتکارها برای بروز نارضائی و کمک به "قدرت انقلابی" شروع می‌کنند. دیوارها پر از شعارهای تند علیه وضع موجود می‌شوند، خرابکاریهای کوچک در مکانها، موسسات یا هر آنچه متعلق به دشمن - بورژوائی بوروکراتیک و کمپرادور - و بطور کلی دولت مندان است، دامنه ابتکارات را وسعت می‌دهد. این خرابکاری در ادامه خود بخصوص چیزی را به مخاطره می‌اندازد که دشمن از آن بسیار می‌ترسد. کارگران جوان زیرکانه، بی آنکه ردپائی از خرابکاری خود به جا بگذارند، در امر تولید اخلال می‌کنند، ماشینها را از کار می‌اندازند، در کار خود عمدتاً بی‌دقتی می‌کنند و یا حتی ابزار کار را می‌دزدند. اینها در مجموع خود گرایش توده‌ها را به شرکت در مبارزه و کمک به قدرت انقلابی، نشان می‌دهد. هر ابتکار ضمناً تجربه‌ایست که آنان را برای عملی بزرگتر آماده می‌کند. در واقع توده از این طریق به ظرفیت و تجربه انقلابی خود می‌افزاید و یک قدم در به عهده گرفتن نقش اساسی‌تر به پیش می‌آید.

مبارزه و تسلیم به نظم مستقر به خدمت گرفته شود. طلسم می‌شکند و دشمن جادوگری شکست‌خورده را می‌ماند. آنچه شکست اوست، دقیقاً پیروزی ما برای ایجاد رابطه‌ای هر چه نزدیکتر و مستقیم‌تر با پرولتاریاست که برای تبدیل خود به یک رابطه سازمانی، دیگر با مانعی از سوی خود کارگران مواجه نمی‌گردد.

وحدت پیشاهنگان پرولتاریا، گروهها و سازمانهای مارکسیست - لنینیست، هم جز این راهی طی نمی‌کند. اعمال قدرت انقلابی سلطه پلیس را خشونت‌بارتر می‌کند، اما افزایش نمی‌دهد. این سلطه از آنچه اکنون هست، بیشتر نمی‌شود. چون امروز نیز دشمن ما همه نیروی خود را به خدمت کشف و سرکوبی مبارزین گرفته است، تنها ماهیت آن عریان می‌شود. نقاب خود را به تمامی از چهره برمی‌دارد و درنده‌خویی خود را، که اکنون به سبب فقدان یک حرکت تند انقلابی عوام‌فریبانه بزک کرده است، به همه خلق نشان می‌دهد. تحت این شرایط است که نیروهای انقلابی و در راس آنان عناصر مارکسیست - لنینیست برای بقاء خویش، برای اینکه بتوانند ضربه‌ها را تحمل کنند و از هم نپاشند، به یکدیگر نزدیک می‌شوند. یا باید به صف دشمن بپیوندند، یعنی با در پیش گرفتن خط مشی تسلیم‌طلبانه عملاً دشمن را یآوری کنند، یا باید به یکدیگر ملحق شوند. منفرد ماندن، نابود شدن است. اما به هم نزدیک شدن، حتی ملحق شدن، دقیقاً به معنای وحدت یافتن نیست. وحدت سازمانی عناصر مارکسیست - لنینیست که سازمان واحد سیاسی پرولتاریا را به وجود می‌آورد، در شرایطی صورت می‌گیرد که اعمال قدرت انقلابی، در پروسه زمان به نقطه [عطف] خود رسیده باشد. با هر ضربه به دشمن سلطه مطلق او در اذهان توده انقلابی تجزیه می‌شود و آنان را یک گام به سوی شرکت در مبارزه به پیش می‌آورد. از آن پس این دشمن است که برای بقای خود، برای سرکوبی هر چه سریعتر و در نتیجه هر چه خشونت‌بارتر دشمنان انقلابی خویش، مجبور است در هر قدم چهره خود را به وضوح بیشتری به نمایش بگذارد. از طریق اعمال قهر ضدانقلابی بر عناصر مبارز، فشار خود را بر همه طبقات و اقشار زیر سلطه افزایش می‌دهد. به این ترتیب او به تضادهای این طبقات با خود شدت می‌بخشد و با ایجاد آتمسفری که ناگزیر از ایجاد آن است، آگاهی سیاسی توده را جهش‌وار به پیش می‌برد. او چون خرس زخم‌خورده‌ای دیوانه‌وار حمله می‌کند. جز متحدین خویش، یا در حقیقت منابع نیرو و تغذیه خود، به همه مشکوک است. هر نارضائی کوچک، هر حرکت شک‌انگیز، هر سخن ناخشنودانه از سوی او، با بدترین عکس‌العملها مواجه می‌شود. به زندان می‌اندازد، شکنجه می‌کند، تیرباران می‌کند به امید آنکه امنیت گذشته را بازگرداند. اما شیوه‌هایی که به ناگزیر به کار می‌گیرد، به ناگزیر علیه خود او عمل می‌کند. او می‌خواهد توده را از شرکت در حرکت انقلابی باز دارد، ولی بالعکس هر لحظه تعداد بیشتری از آنان را به جریان مبارزه می‌کشانند. بدین طریق او مبارزه را به خلق تحمیل می‌کند. او که ادامه تسلط خود را بیش از همیشه دشوار می‌بیند، تحمل این سلطه را برای خلق بیش از همیشه دشوار می‌سازد. توده به مبارزه روی می‌آورد، نیروی خود را در اختیار پیشاهنگانش می‌گذارد و با شرکت فعالانه خویش، استراتژی مشخص مبارزه انقلابی را تثبیت می‌نماید. این استراتژی که حاصل جمع‌بندی میزان اراده انقلابی هر طبقه زیر سلطه است، برای تثبیت رهبری پرولتاریا، که بی‌شبهه مقاومترین و انقلابی‌ترین طبقه است، وحدت سازمانی عناصر مارکسیست - لنینیست را لازم می‌آورد. پرولتاریا به مبارزه رو می‌کند و برای ثمر بخشیدن این مبارزه به سازمان سیاسی خاص خود نیازمند است. پیشاهنگان پرولتری، نیروی لازم را از طبقه خویش تغذیه می‌کنند و پرولتاریا با تکیه بر سازمان سیاسی خویش تضمین لازم را برای ثمربخشی نیرویش به دست می‌آورد. بدین منوال حزب کارگران پا به عرصه حیات می‌گذارد.

در راه تشکیل حزب طبقه کارگر، درستی هر خط مشی با کیفیت شیوه‌هایی که برای بقای گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست به نحوی رشد یابنده ارائه می‌کند، سنجیده می‌شود. بقای گروه‌ها و سازمانها از این نظر اهمیت دارد که اینها اجزاء بالفعل یک کل بالقوه‌اند. اما اگر این "بقا" فاقد خصلت رشد یابنده باشد، از پدید آوردن یک کل منسجم رشد یابنده عاجز است. از این رو هرگونه خط مشی که هدف خود را صرفاً بقای گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست قرار دهد، بی‌آنکه به خصلت رشدیابنده آنها توجهی انقلابی مبذول دارد، خط مشی اپورتونیستی و تسلیم‌طلبانه است. ولی همچنین باید نشان دهیم که این خط مشی، به نوبه خود و در تحلیل نهائی انحلال‌طلبانه نیز هست. و باید نشان دهیم که نظریه "تعرض نکنیم تا باقی بمانیم"، در حقیقت چیزی جز این نیست که بگوئیم: "به پلیس اجازه دهیم تا بدون برخورد با مانع ما را در نطفه نابود کند". اگر تسلیم‌طلبی، یعنی انحلال‌طلبی، پس مجال چندان برای طرح این پرسش نیست که: برای چه باقی بمانیم؟ با اینهمه طرح این سؤال ما را به شناختن ماهیت اپورتونیستی نظریه فوق بسیار کمک می‌کند. در این نظریه "تعرض نکردن" به معنای نفی هر گونه تلاش سازنده برای افزایش امکانات نیروهای انقلابی است. این نظریه مایل است مبارزه را در حد امکانات بسیار حقیری که دشمن قادر به کنترل آن نیست، محدود سازد. یعنی تجمع ساده عناصری که هیچگونه کمیت چشمگیری ندارند - در حقیقت به زحمت از تعداد انگشتان تجاوز می‌کند - و سپس اشتغال این عناصر به مطالعه متون مارکسیستی و تاریخی با رعایت پنهانکاری. حوزه فعالیت این عناصر در دورترین مرز خویش به تماسهای کاملاً منفعل و پراکنده با مردمی از هر طبقه و قشر زیر سلطه محدود می‌شود. در چنین فعالیتی، هر عنصر تشکیلاتی به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد و طبیعتاً هیچگونه کوشش نیز برای تغییر آن ضرورت ندارد. با این همه شک نیست که چنین تجمعی بر پایه تحقق بخشیدن به همان هدفهائی تشکیل شده که مقاصد یک گروه انقلابی فعال است، یعنی هموار کردن راه ایجاد حزب کمونیست و دست یافتن به تئوری انقلابی. اما این تجمع تشکیلاتی که می‌کوشد تا به ازای یک موضع منفعل در قبال دشمن، بقای خود را تضمین کند، عملاً مجبور است از روند ایجاد حزب و دستیابی به تئوری انقلابی درکی مکانیکی داشته باشد. او پیشگویی می‌کند که حزب طبقه کارگر در "لحظه مناسبی" از وحدت گروه‌های مارکسیستی که توانسته‌اند خود را از ضربات دشمن در امان نگاه دارند، تشکیل خواهد شد. تئوری انقلابی نیز حاصل مطالعاتی است که این گروه‌ها پیرامون مارکسیسم - لنینیسم و تجربیات انقلابی خلقهای دیگر و تاریخ میهن خویش انجام داده‌اند و احیاناً تماس منفعل و پراکنده با مردم شرط مکمل آن است. در این تئوری قرار است جبر تاریخی از طریق عملکرد یک رشته عواملی که برای ما غیرقابل تبیین هستند، تشکیل حزب را عملی سازد و باز قرار است تا در "شرایط مطلوب" پیشاهنگان پرولتاریا که وحدت یافته‌اند، مبارزه را بر توده تحمیل کنند.

"لحظه مناسب" یا "شرایط مطلوب" در این تئوری مفاهیمی متافیزیکی هستند که بی‌آنکه هیچ چیز را توضیح دهند به خدمت گرفته شده‌اند تا بر روی ضعفهای آشکار آن موقتاً پرده کشند، به خدمت گرفته شده‌اند تا بین تلقی و تحلیل انتزاعی این تئوری و واقعیت، رابطه‌ای برقرار کنند. اما اگر حلقه این ارتباط چیزی متافیزیکی است، پس بی‌شک این رابطه هرگز واقعی و ارگانیک نخواهد بود. این نیز بسیار طبیعی است که تئوری‌ای که از واقعیت عینی اخذ نشده باشد، طبعاً نمی‌تواند هم با واقعیت عینی رابطه‌ای درست برقرار کند. نظریه‌ای که می‌کوشد برای نشان دادن صحت و واقع‌بینی خویش مطلقاً از امکانات حقیر موجود پا فراتر نگذارد، عملاً به دامان یک سوپژکتیویسم آشکار در می‌غلطد. او که به آینده می‌اندیشد ولی هیچ وسیله‌ای برای رسیدن به آن را در اختیار ندارد، متافیزیک "لحظه مناسب" را به کمک می‌طلبد و از آن برای رسیدن به آینده پل می‌سازد، پلی

که تنها در یک ذهن غیردیالکتیک می‌تواند بنا شود. این تئوری که می‌خواهد با عرضه خود به صورت یک فرمول، به درستی خویش دقت ریاضی ببخشد، بیش از همیشه از واقعیت، از دیالکتیک انقلاب فاصله می‌گیرد. مطالعه به اضافه حداقل سازمان، بدون هیچ تلاش انقلابی برای رشد آن، به اضافه لحظه مناسب مساوی حزب طبقه کارگر. و حزب طبقه کارگر به اضافه شرایط مطلوب مساوی انقلاب.

این فرمول بی‌تردید نمی‌تواند راه حل صحیحی برای رفع دشواریهای کنونی نیروهای انقلابی در راه متشکل ساختن پرولتاریا و توده‌ی انقلابی باشد، زیرا "لحظه مناسب" و "شرایط مطلوب" واقعیت نخواهند یافت، مگر آنکه عناصر انقلابی در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورت‌های تاریخی پاسخ مناسب دهند. پس این فرمول در خدمت چه چیز قرار می‌گیرد؟ در خدمت اپورتونیستی که ترس فلج‌کننده خود را از دشمن با امکان‌ناپذیر دانستن تجزیه‌ی او، سلطه او را توجیه می‌کند، وظائف انقلابی خود را به مرزی محدود می‌سازد که از هر گونه درگیری با پلیس اجتناب شود و رشد مبارزه را به جبری متافیزیکی و نتیجتاً موهوم وامی‌گذارد. به این ترتیب می‌بینیم تشکیلی که در آغاز هدف خود را کوشش برای تشکیل حزب طبقه کارگر قرار داده بود با انتخاب این خط مشی اپورتونیستی، در هر لحظه از حیات خویش به دفن این هدف نزدیک می‌شود و به بقای بی‌ثمر خود بیش از همیشه مشتاق می‌گردد. نظریه‌ای که می‌خواست خود را در خدمت اهداف پرولتری قرار دهد، در عمل برای حفظ خود اهداف را قربانی می‌کند. پس "تعرض نکنیم تا باقی بمانیم" در عمل خود را چنین توضیح می‌دهد: بر هر تلاش انقلابی به خاطر تشکیل حزب کمونیست خط بطلان بکشیم، تا باقی بمانیم.

با اینهمه دیالکتیک مبارزه انقلابی که نخستین تجلی بزرگ خود را در روند پیدایش حزب پرولتری باز می‌یابد، این اشتیاق به ماندن را نه تنها اجابت نمی‌کند، بلکه با تحمیل مرگی نابه‌هنگام، غمناک‌ترین پاسخها را به آن می‌دهد. در همین نقطه است که به روشنی درمی‌یابیم آنچه تسلیم‌طلبانه بود، انحلال‌طلبانه نیز هست. دیگر بحث بر سر این نیست که مشی‌ای که هدف خود را "بقاء" قرار داده، به سبب تکیه اپورتونیستی خود بر این هدف، خصلت رشدیابنده آنرا سلب کرده است، بلکه بحث بر سر این است که چنین مشی‌ای در عمل آنچه را مشتاقانه هدف خویش قرار داده، نفی می‌کند. این خط مشی در پراتیک مبارزه سر از بن‌بستی درمی‌آورد که برای خروج از آن جز دو راه در پیش ندارد: یا از طریق اتخاذ یک موضع فعال و انقلابی در قبال دشمن خود را نجات دهد، یا به ارتداد گراید و لطف پلیس را ضامن بقای خود سازد.

دشمن برای رفتار خود معیارهای کاملاً مشخصی دارد. او می‌گوید: "با من کنار بیایید تا باقی بمانید، سلطه من را بپذیرید تا از یورش مرگبار من در امان باشید". هر کانون فعالیت که به این تسلیم بلاشرط گردن نگذارد - حوزه عملش هر چه می‌خواهد باشد - یک کانون خطر محسوب می‌شود، و اگر نتواند بقای خود را بر دشمن تحمیل کند کاری جز این ندارد که در انتظار حمله نابودکننده او بنشیند. هیچ چیز برای دشمن خوشحال‌کننده‌تر از این نیست که ما قربانی بی‌آزاری باشیم. به هر کسی که در سنگر مانده است شلیک می‌کند، یا باید به هر ضربه با ضربه‌ای پاسخ داد، یا از سنگر بیرون آمد و پرچم برافراشت. هیچ مرگی بیش از در سنگر ماندن و شلیک نکردن زودرس نیست.

اما به نظر می‌رسد که هنوز هم پایه‌های تئوری "بقاء" فرو نریخته باشد، زیرا این تئوری شرط درستی خود را از افزودن اصل "پنهان‌کاری" به اصل "عدم تعرض" می‌داند؛ ما نه تنها تعرض نمی‌کنیم، بلکه هر حرکت خود را پنهان از چشم دشمن انجام می‌دهیم، و طبیعتاً وقتی دشمن ما را نمی‌شناسد، ضربه نیز نمی‌تواند وارد آورد.

اگر بپرسیم که چه چیز می‌تواند موفقیت پنهان‌کاری را تضمین کند؟ شاید جوابی بشنویم که درست‌ترین جواب نیز هست. شناسائی کامل عناصری که به همکاری خوانده می‌شوند و کوشش مدام در راه تربیت تشکیلاتی آنان. قبول این جواب به عنوان شرط لازم پایداری یک شبکه زیرزمینی رندشدنی است. آنچه رندشدنی است، کافی بودن این شرط است. برای کافی ندانستن این شرط، تکیه بر هیچ تجربه تاریخی لازم نیست! تنها لازم است به شرایط امروز خود نگاهی بیندازیم. تجربه کوتاه مدت ما نشان می‌دهد که هرگونه تکیه مبالغه‌آمیزی بر کارآمد تشکیلاتی یک رفیق خطاست. در حقیقت، هیچیک از ما، هر قدر هم دقیق و صادق باشیم، نمی‌توانیم در این حوزه اشتباه‌ناپذیر باقی بمانیم. آنچه می‌تواند اشتباه‌ناپذیری ما را صد در صد تضمین کند، فقط بی‌عملی مطلق است. آنگاه که عمل می‌کنیم، در پی فراگیری مارکسیسم هستیم، در راه اشاعه آن می‌کوشیم و از نوعی ارتباط با دیگران - هر قدر هم محدود - برخورداریم، امکان اشتباهمان نیز وجود دارد. نه تنها اشتباهات خود ما ایجاد خطر می‌کند، بلکه خطاهای دیگران نیز یک جبهه دائمی آسیب‌پذیری برایمان می‌گشاید. در جریان کار، بالاجبار با عناصر و محافل برخورد می‌کنیم که عملاً به حفظ منافع خود و دیگران بی‌توجه‌اند. از آغاز نه شناسائی آنان امکان‌پذیر است، و نه تربیت آنان. من خود را از ذکر نمونه‌های تجربه‌شده این استدلال بی‌نیاز می‌بینم، زیرا یقین دارم که هر رفیق مبارز قادر است موارد متعددی را در این زمینه برشمارد. بطور کلی باید گفت که خطر از سوی فرد همواره وجود دارد و اعتماد به افراد و به تربیت آنان، هر قدر هم موفق باشد، قادر نیست که آنرا به کلی از میان بردارد. ولی مسئله این است که خطر در سطح فرد متوقف نمی‌شود، از فرد آغاز می‌شود و کل سازمان را تهدید می‌کند. باید اندیشید که چگونه می‌توان سازمان را از آن رهائی بخشید. باید اندیشید که چه چیز قادر است چنان‌چتر دفاعی‌ای برای کل سازمان بگشاید که اشتباه فرد - چیزی که همواره باید انتظار آن را داشت - سازمان را دچار تلاشی نسازد. باید دریافت که اصل پنهان‌کاری، این شرط لازم اما غیرکافی، را با چه چیز باید پیوند داد تا در مجموع شرایط بقای رشدیابنده ما را فراهم آورند. پنهان‌کاری یک شیوه دفاعی است، ولی به تنهایی یک شیوه دفاعی منفعل است و تا هنگامی که از قدرت آتش برخوردار نباشد، همچنان منفعل باقی خواهد ماند. پس طبیعی است اگر تأکید کنیم که پنهان‌کاری بی‌آنکه با اعمال قدرت انقلابی همراه باشد، دفاعی غیرفعال و نامطمئن است. و اگر می‌باید پنهان‌کاری و قدرت انقلابی توأمأ شرط بقای ما باشند، ناگزیر باید اصل بنیانی تئوری "بقاء"، یعنی اصل "عدم تعرض" را نفی کنیم. به این ترتیب نظریه "تعرض نکنیم تا باقی بمانیم"، لزوماً جای خود را به مشی "برای اینکه باقی بمانیم مجبوریم تعرض کنیم" می‌دهد.

انتشارات: سازمان چریکهای فدائی خلق ایران